

رابرت اینگرسول
ترجمه محمد ایزدی

درآمد: رابرت گرین اینگرسول (Robert Green Ingersoll)، خطیب و سیاستمدار آمریکایی، در ۱۸۳۳ در درسدن نیویورک به دنیا آمد و در ۱۸۹۹ درگذشت. او بیشتر به سبب خطابه‌های جناب و غنی‌اش مشهور است. حوزه علاقه او بسیار وسیع بود به‌طوری که درباره وسعت مطالعات او برخی دچار اغراق شده‌اند. اغلب نوشته‌های اینگرسول در روزنامه‌ها و مجلات آن دوره چاپ شده‌اند. او یکی از مهم‌ترین روشنفکران دوره جنگ‌های داخلی آمریکا در آن کشور محسوب می‌شد. کزیده آثار او که بالغ بر ۱۲ جلد می‌شوند چندی بیس توسط تیم بیچ، منتقد مشهور موسیقی، در سال ۲۰۰۵ در آمریکا منتشر شد. مقاله حاضر با رد نعهد اخلاقی هنر اشکارا به اخلاق پروتستانی حمله می‌کند و آن را دون شأن هنر می‌پندارد. موضع اینگرسول متأثر از سنت فلسفی اخلاقی تکلیستان است و از این منظر است که به هنر اخلاق‌گرا انتقاد وارد می‌کند. مقصود او رد هرگونه اخلاقی یا فضیلت اخلاقی نیست، بلکه روی سخن او با کسانی است که می‌گویند: «خیر آن چیزی است که قانون بگوید». نقد او بیشتر متوجه قانون اخلاقی است، قانونی که پروتستانسم آن را رواج می‌دهد. لحن شاعرانه و موجز بودن متن به معنای نداشتن موضع فلسفی در حوزه زیبایی‌شناسی و اخلاق نیست. هدف اینگرسول دفاع از هنر ناب است. هنر والاترین شکل بیان است و اصولاً برای بیان هم وجود دارد. اندیشه‌ها از خلال هنر بیدار می‌شوند. میل، آرزو، غریزه نهفته و خلاق، سرچشمه ذهن و احساس که حالت، طرح و رنگ از آن نشئت می‌گیرند همگی در پس پشت شکل‌ها قرار دارند.

به طور قلع چیزی تحت عنوان زیبایی مطلق یا اخلاق مطلق وجود ندارد. ما اکنون اشکارا دریافته ایم که زیبایی و کردار با هم در ارتباط اند. ما از این نظریه محدود گذشته‌ایم که اندیشه در ورای جوهر است. و به همین شکل، این مهم‌ل کویی افلاطونی را که ایده‌ها | مثل | پیش از سوزدهای تفکر وجود دانسته اند دیگر نمی‌پذیریم. دست کم چیزی که انسان تاکنون دریافته است، نشان می‌دهد فکر و عقایدش به‌واسطه محیط پیرامون او و کنش و برهم کنش چیزها بر روی ذهن او شکل می‌گیرند. او دریافته است که چیزها | شباهت | بر افکار مقدم‌ند. چیزی که ما از چیزها می‌دانیم ناشی از اثر آنها بر ذهن ما است. امر مطلق در ورای ذهن انسانی است. شناخت ما به روابط میان کلیت چیزها، چیزی که آن را جهان می‌نامیم، و تاثیر آنها بر ما، محدود است.

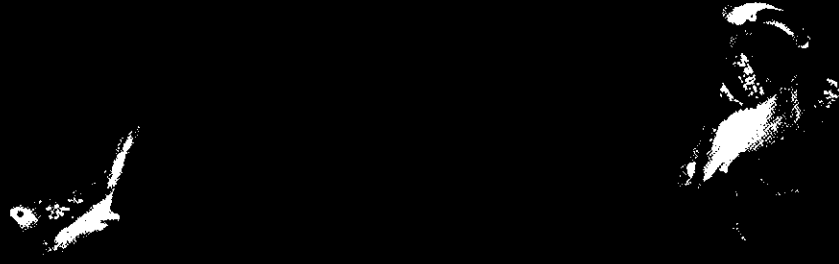
رفتارها بر طبق تجرید و فرارادهای عقلی، درست یا نادرست فرض می‌شوند. چیزها به خاطر ارتباطی که بعضی از فرم‌ها و رنگ‌ها و بعضی

از شیوه‌های بیان با ما دارند زیبا هستند. حقیقت شادی، برآوردن حس‌ها، شوق اکسافات ذهنی، و هیجان و شکفتی موجود در ارزیابی در ساختار امر زیبا نهفته است. آنچه را که ما امر زیبا می‌نامیم، از میان امیزه ایده‌ها، خاطرات، تجربه‌ها، از میان اشاراتی از لذت‌های گذشته و نیز ادراکی که امر ایده‌ال را پیشگویی می‌کنند وارد زندگی شده‌اند و می‌شوند.

هنر، تخیل را پرورش می‌دهد و این را فروزان می‌کند. هنر وجدان را تشجید می‌کند و آن را برمی‌انگیزد. به کمک تخیل است که ما خود را به جای دیگری می‌گذاریم. وقتی که ساجا و یک‌ها جمع می‌شود، ارباب خود را جای برده فرار نمی‌دهد؛ حاکم در زندان همراه با اسیرش حس نمی‌شود. جلاذ شعله‌هایی را که قربانی را دربر می‌گیرد حس نمی‌کند. انسانی که دارای تخیلی قوی است آنچه را که می‌تواند به محتاج ببخشد به خود عطا می‌کند. انهایی که در لحظه ارتکاب عمل نادرست خستمکین‌اند، در یک آن احساس می‌کنند که در حاکم‌خانه قربانی‌اند؛ و وقتی که به مهاجم حمله می‌کنند، بر این گمان‌اند که در حال دفاع از خودشان هستند. عشق و ترحم زاینده تخیل‌اند.

بدرن ما موعظه‌های منظوم خشک و رسمی میلتون، باتک و پولک را با علاقه و شور فراوانی می‌خواندند. آن شاعران الهی‌دان به این منظور می‌نوشتند که خوانندگان خود را متقاعد کنند ذهن انسان بیمار و بر از ضعف و ناتوانی است، و آن مرهم‌های شاعرانه آمدگی آن را دارند که سرشت اخلاقی نژاد انسان را شفا بخشند. نژد یک هنرمند، و یک نابغه، امیل. هیچ چیز تحقیرآمیزتر از «نگاه شفابخش» نیست.

این اشعار به این نیت نوشته می‌شدند تا ثابت کنند که تمرین تقوا و پرهیزکاری نوعی سرمایه‌گذاری برای جهان دیگر است. و هر که از اندرزه‌های این اشعار محزون و جدی پیروی کند، هرچند که شاید در این جهان بسیار ناکام باشد، در آینده به ملور حتم بادش در انتظارش خواهد بود. این نویسندگان بر این گمان بودند که میان شعر و دین، اثر منظوم و فضیلت، رابطه‌ای وجود دارد؛ و نیز فکر می‌کردند که وظیفه آنها آگاه ساختن مردم از دام‌ها و تله‌های لئذاذ است. آنها با مفسودی مشخص می‌نوشتند. آنها پایان اخلاقی محدودی مدنظر داشتند. آنها طرح و نقشه پیشینی داشتند. آنها مبلغانی مذهبی بودند، و هدفشان نشان دادن شرارت مردم جهان و ساستکی خودشان بود. آنها نمی‌توانستند انسانی را تصور کنند که آن اندازه خوشحال است که همه چیز در طبیعت در احساس او شریک است؛ اینکه تمام برندگان برای او آواز می‌خوانند، و انگیزه او زبانش سادی اوست؛ اینکه همه چیز با شریاهنگ شادی‌آور



تکلیف به نوعی جان‌کندن و کار ساقی بدل می‌شود، ایده‌ای که در آسان کامل همان لذت غایی باید باشد.

هنرمندی که تنها برای اجرای امر اخلاقی کار می‌کند، به یک کارگر بدل می‌شود. آزادی فریحه در او از بین رفته است. و به یک شهروند عادی تبدیل شده است. همان گونه که بدن به‌طور ناخودآگاه با ریتم یک قطعه موسیقی به حرکت درمی‌آید. روح هنرمند راستین می‌باید با نوعی تناسب به جنبش درآید. هیچ‌کس نمی‌تواند تصور کند که مردان بزرگی که بیکره‌های عهد باستان را برنهند، هدفش این بوده است که به جوانان یونانی تعلیم دهند مطیع و فرمان‌بردار و اندینشان باشند. ما نمی‌توانیم بر این باور باشیم که میکلا اتز، اثر عجیب و غریب و تا حدی مبشّر «روز حیا» [Day of Judgement] را برای اصلاح دزدان اینالیایی کشید. موضوع آن اثر مطمئناً توسط کارفرماس انتخاب شده است. رویکرد به بهبود رفتار یکی از مسائل هنر بوده است. بی‌شک کوچک‌ترین اساردای به ناسر



اخلاقی شود. حتی بر روی کسپس، ما به یقین می‌توانیم تکوین کار و هنگامی که آن مناطق شاعرانه، کلیه‌های روستایی، سپیدارهای نمکین، این درخت‌های موی بی‌برک بالارفته بر دیوار نیل‌گون و آسمانی، برگه‌های ارابه و خاموش، آن که کاوهای سرخوس، آن دست‌هایی را که لکه‌های نور بر آنها افتاده است. کوبی که در برابر آسمان تعظیم کرده اند و به نعلافت و کشودگی اغوس مادران آمد. می‌کشیده است. حتی یک بار هم درباره ده فرمان خداوند فکر نکرده است. تفاوتی که میان هنر اخلاق‌گرا و اثر یک هنرمند خلاق است. همان تفاوتی است که میان فضیلت و ربا وجود دارد.

هدف بسیاری از اصلاح‌گرایان نابودی سورها و محو میل‌ها است؛ و اگر این امر محقق شود زندگی به یک بار سنگین بدل می‌شود. امری که با یک صل صورت می‌گیرد. میل به انقراض و انهدام. هنر در بالاترین اشکالش شور و احساس را بر و نال می‌دهد و به زندگی اهنگ، رنگ و رغبت می‌بخشد. همین که احساس پر و نال می‌گیرد. بالوده نیز می‌شود. احساس آقی می‌کشاید. التزامات ساده زندگی محسوس و زندان بنا می‌کنند. دیوارها به نایب از هنر پراکنده می‌شوند. سقف‌ها بالا می‌روند و یک معبد ساخته می‌شود.

هنر یک موعظه نیست، و هنرمند نیز یک موعظه‌کننده، هنر به‌واسطه

قلب او به جنبش و درخشندگی در آمده است. آنها نمی‌توانستند این احساس را درک کنند. آنها نمی‌توانستند بفهمند این شادی دسان هنرمند را به حرکت درمی‌آورد. و او را به جست‌وجوی تشود بیان در فرم و رنگ و می‌دارد. آنها به اشعار، تصاویر و بیکره‌ها به مثابه انرژی زاینده ذهن نمی‌نگریستند. زاینده و مخلوق دریا، آسمان، گل و ستاره، و عشق و نور. آنها با سادی نمی‌زیستند. آنها در برابر تکالیف و مأموریت همیشگی‌شان، احساس مسئولیت می‌کردند. آنها تعظیم دادن، موعظه کردن، برشمردن اشتباهات دیگران، و مبالغه در آن و البته توحیف فضایل خود را دوست داشتند. هنر پس از این به فروشنده‌ای دوره کرد. مبلغی در به‌نر بدل شد که بالاترین هدفش سرکوب انداختن شیاطانی بود.

شادگانی به زعم این شاعران با تفوا و غم‌سخت سازگار نبود. احساس بی‌قران نعهد همواره باید حضور داشته باشد. آنها خود را در موضع برتری قرار می‌دادند. خواننده را تضحیح و بدنام می‌کردند. از پریشانی و هراس جواننده در آن هنگام که مترجم به شرافت و فساد می‌شد. لذت می‌بردند. آنها دوست داشتند که رنج چیزهای از دست رفته، بوجی زندگی انسان، حقارت بشر و زیبایی جهان دستناخته را به تصویر بکشند. آنها قلب و احساس را می‌شناختند. اما بسیار کم. نمی‌دانستند که بدون شور و احساس فضیلتی هم در میان نخواهد بود و این انسان‌های پرشورید که نقولپشکان راستین اند.

هنر به‌طور بی‌واسطه با اخلاق یا بی‌اخلاقی سر و کار ندارد. هنر، خود، تنها دلیل خود است؛ هنر برای خودش وجود دارد.

هنرمندی که همه کوشش‌اش، تاکید بر درس دادن است. به یک موعظه‌کننده بدل می‌شود؛ و هنرمندی که تلاش دارد با کتابه و ما بازسازی بی‌اخلاقی آن را نشان دهد یک چرنومه نام می‌گیرد.

اخلاق هماهنگی میان رفتار و محیط پیرامون است. اخلاق اهنگ رفتار است. یک بیکره شکفت‌انگیز، نوعی تناسب است. یک تصویر فوق‌العاده، اهنگی از فرم و رنگ است. یک مجسمه زیبا برای لذت خلق شده است نه برای نشان دادن رنج و درد. یک نقاشی باشکوه، سه‌ل‌تر و بزرگ‌تر از آن است که به نظر می‌آید و نشانی از هیچ‌گونه رنج و درماندگی ندارد. به این ترتیب، به نظر می‌رسد که یک زندگی عالی و باشکوه بی‌رنج است. و در آن تصویری از اجبار، وظیفه و مسئولیت دیده نمی‌شود. ایده



تعهد، زنتان و قراردادهای سخن می‌گوید، فصر یادآور مسئولیت است و از هراس، درماندگی و خستگی می‌گوید، تصویر یک کلبه روستایی که درختان مو از آن بالا رفته‌اند، خانه‌ای گاه‌کلی همراه با زندگی ساده جاری در آن، سایه و درخشش افتابش، درخت‌هایش که از سگینی میوه‌هایشان خم شده‌اند، گل‌های حتمی، کودکان شادمان و وزوز زنبورها، یک شعر است. بچندی است در این بیابان جهان.

شخص حسابگر شاعر نیست؛ او بسیار دقیق است. هنرمند خلاق روحش رها است، شادمان و بدون مسئولیت است. او در پیچ و خم امواج حرکت می‌کند، او بوجهی به رفتار و نتیجه کار ندارد، برای لحظه‌ای، رشته علت و معلول از هم می‌کسلد و روح رها می‌شود، او هیچ توجیهی حتی برای خودش ندارد، محدودیت‌ها فراموش شده‌اند؛ طبیعت کومی پیرو اراده می‌شود، تنها ایده‌آل و کمال مطلوب باقی می‌ماند. جهان همانند یک قلعه موسیقی است.

هر ذهنی یک کانی هبری و هر روحی یک هنرمند است. مجسمه‌ها و تصاویری که اکنون دیوارها و کاری‌های جهان را آراسته‌اند، همانند آن شاهکارهایی که بر صفحات ادبیات جهان خودنمایی می‌کنند، از درون همین کاری‌های خصوصی ذهن برآمده‌اند.

روح، یا همان هنرمند، تصاویری را که در ذهنش هستند با تصاویری که در کاری‌های دیگران به نمایش درآمده است مقایسه می‌کند، او در هر یک، آنچه را که به کمال نزدیک است برمی‌گزیند. هنرمند قطعاتی را که درست و بی‌نقص می‌بندارد، برگرفته، در کنار هم می‌گذارد و تصاویر و پیکره‌های جدید را خلق می‌کند، و به این ترتیب، ایده‌آل خود را می‌آفریند.

بیان امیال، آرزوها، خواسته‌ها، پیشگویی‌ها و احساسات به واسطه فرم و رنگ؛ نمایاندن عشق، امید، شجاعت و پیروزی؛ تصویر کردن رؤیاهای و خاطرات با کلمات؛ وصف پاک‌سپیده‌دم، شکوه نیم‌روز، لطافت شامگاه، رمز و راز شب‌هنکام با آوای موسیقی؛ اغتلاهی وجهی خیالین به آنچه می‌بینیم و لمس می‌کنیم، معنا بخشیدن به امور عادی و پیش پا افتاده دنیا با کوه‌های ذهن؛ این است هنر.

منبع

http://www.infidels.org/library/historical/robert_ingersoll_art_and_morality.html

باواسطگی‌اش تحقق می‌یابد. امر زیبا بانوده می‌کند. امر مطلق در هنر مسیر امر مطلق را تعیین می‌کند. هارمونی و هماهنگی در موسیقی می‌آمورد، بدون آنکه نیتی از پیش داشته باشد، درس تناسب زندگی را تعلم می‌دهد، برنده در آواز خود نیتی اخلاقی ندارد، و با وجود این، تاثیر آوازش انسانی است. امر زیبا در طبیعت از طریق ستایش و همدلی عمل می‌کند. امر زیبای طبیعت نه نهب می‌زند و نه تحقیر می‌کند.

طبیعت زیبا بدون توجه به شما زیبا است. گل‌های رز اگر در سرخ‌بودن و عطراکینی‌شان این بندها را دانشه باشند که حرس‌ها پسرهای بد را می‌خورند با صداقت بهترین رفتار است، تحمل‌ناشدنی خواهند شد.

هنر فضایی می‌آفریند که در آن فضایل، ملامت‌ها، سازگاری‌ها، و فضیلت‌ها بدون آنکه خود بدانند پرورده می‌شوند، باران به دانه پند نمی‌دهد، نور برای گل‌ها و درختان قانون تعیین نمی‌کند.

قلب انسان با وضع اندوه‌بار امر کامل تلخیف می‌شود. هنر خلق می‌کند، می‌آمیزد و اشکار می‌سازد. هنر بالاترین مظهر اندیشه، احساس، عشق و شهود است. هنر عالی‌ترین نحوه بیان تاریخ و پیش‌گویی است. هنر این امکان را به ما می‌دهد که روح بی‌نقاب را بنگریم، عمق احساس را درک کنیم و به عظمت و زرقای عشق پی‌بریم.

جهان بیرون در مقایسه با آنچه که در ذهن انسان است ما را به شکفت نمی‌آورد، اثری که کوه‌ها، دریاها و ستارگان بر ما دارند به شکفتی و عظمت موسیقی واکبر نیست. کهنکشان‌ها کوچک به نظر می‌آیند وقتی ما در حال خواندن «هملت»، «شاه لیر» و «تراپلوس و کرسیدا» هستیم، ستارگان و دریاها در حضور شجاعتی که مرک و رنج را هیچ می‌انگازد چه هستند؟ آنها در برابر عواطف انسانی چه هستند؟ سنک الماس در برابر یک پیکره تراشیده شده چه می‌تواند باشد؟

از آن جایی که هنر تعینیم می‌دهد، پرورش می‌دهد، نیرو می‌بخشد و ممتاز می‌سازد، تمدن برپا می‌کند. هنر با امر زیبا، امر حسی و امر ایده‌آل در ارتباط است. هنر زاینده دل است. هنر باید با انسان در ارتباط باشد تا عظمت یابد. هنر باید با تجربه، امید، ترس و تمامی توانایی‌های بشر مرآمده داشته باشد. کسی دوست ندارد یک فصر را به تصویر کشد، زیرا چیزی که قلب انسان را تحت تاثیر قرار دهد در آن وجود ندارد. فصر از